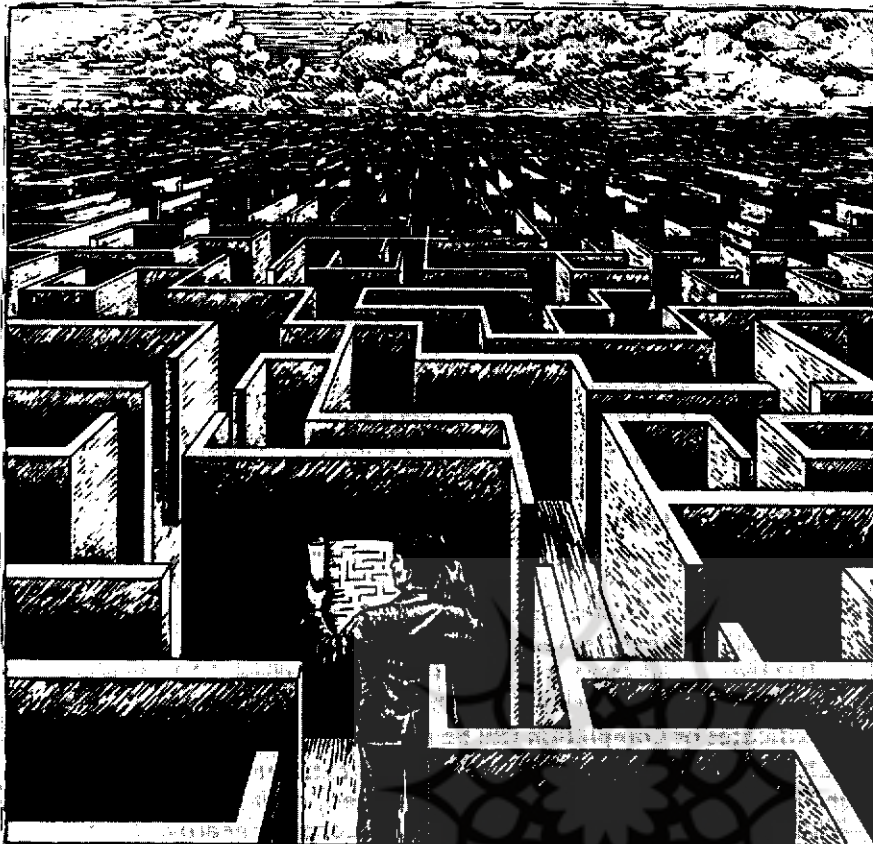


قراردادهای نفتی، پس از ۲۰ ساله

محمدعلی موحد*



من در آغاز سخن لازم می‌دانم چند کلمه‌ای بگویم در تمهید عذر و اظهار تواضع در محضر جمعی که از نخبه‌ترین کارشناسان و اهل وقوف و بصیرت در صنعت نفت می‌باشند. عرایض بسنده در محضر چنین جمعی حکم زیره به کرممان بردن را دارد و اگر فایده‌ای برای آن متصور باشد آن خواهد بود که اذهان جوانترها را متوجه موضوع گرداند و بحث و بررسی و گفتگویی را در این زمینه به دنبال آورد. راه صنعت نفت راهی است مشکل و پریچ و خم، و البته آنهایی که در جریان روزمره قضا یا هستند با اشرف و اطلاع بیشتر از واقعیات امور و با استفاده از امکانات و مقدوراتی که در اختیار دارند، می‌توانند راه‌حل‌های صحیح‌تر و عملی‌تر را پیشنهاد کنند.

نخست به کمیوهای خودم اشاره کنم: کهولت سن و خارج بودن از بستر تحرکات رویدادها و نیز ضعف همیشگی خود در حفظ و بازگو کردن آمار و ارقام و اعداد، و تذکر این کمیوها به قول قدیمی‌ها نه

به لحاظ خفص جناح است بلکه برای آن که دامنه‌توقعات شنوندگان محترم محدودتر گردد و در این یک ساعته که با هم خواهیم بود به مروری کوتاه و نظاره‌گری در طرح کلی موضوع مورد بحث قناعت فرمایند. وقتی از سوی مؤسسه مطالعات بین‌المللی انرژی، اظهار علاقه شد که این جانب مطالبی در خصوص قراردادهای نفتی ایران و سیر تحوّل آنها به عرض برسانم، من فکر کردم که حصر مطالب در چارچوب تاریخی آنها چندان مفید نخواهد بود. مطالعات تاریخی وقتی مفید تواند بود که علاوه بر اقلان حس کنجکاوی و ارضای غریزه تعلق خاطر به گذشته، در مسیر لایزال و بی‌وقفه آدمیزاد به سوی آینده مؤثر افتد. غریزه دل‌بستگی به گذشته باید چون چراغی فرا راه آینده پرتوافکن شود و در هر حال سنجش و ارزیابی دائم و بی‌سر و صدای دستاوردهای تجارب گذشته و اعتماد و اتکاء بر آنهاست که آدمی را در برداشتن گامهای دیگر به سوی آینده، روشن‌بینی و

قوت قلب می‌بخشد و بصیرت و اعتماد به نفس و ثبات قدم و هوشیاری به‌ارمغان می‌آورد. اکنون درست بیست سال است که در زمینه قراردادهای نفتی یک حالت توقف و انتظاری حکمفرما می‌باشد. بیست سال پیش یعنی در ۱۳۵۳ یا ۱۹۷۴ میلادی بود که آخرین دسته از قراردادهای نفتی ایران به امضاء رسید.

منظور از قراردادهای نفتی که در این سخنرانی مورد بحث قرار می‌گیرد، چارچوبهای حقوقی است ناظر بر عملیات اکتشاف و توسعه و تولید نفت که در عرف صنعت به عنوان عملیات بالادستی (up stream operations) ساخته می‌شود، عملیات پایین دستی (down stream operations) شامل عملیات پالایش، حمل و نقل، توزیع و فروش می‌باشد.



ملی شدن نفت و قرارداد کنسرسیوم تا ۱۹۵۱ که نفت ایران ملی شد، هر

دو بخش عملیات بالادستی و پایین دستی نفت ایران به موجب قرارداد امتیاز ۱۹۳۳ اداره می‌شد. اصل ملی کردن صنعت نفت مقرر داشت که: «صنعت نفت ایران در تمام مناطق کشور بدون استثناء ملی اعلام شود یعنی عملیات اکتشاف و استخراج و بهره‌برداری در دست دولت قرار گیرد.»

این تعریف ظاهراً عملیات پایین دستی، از جمله پالایش و بازاریابی را شامل نمی‌شود. به خلاف قانون مورخ ۲۹ اوت ۱۹۷۵ و نوزول که کلیه امور مربوط به اکتشاف، تولید، پالایش، حمل و نقل و انبار کردن و بازاریابی در داخل و خارج کشور و بالجمله هرگونه تبدیل شکل دادن (transformation) مواد هیدروکربور را در انحصار دولت قرار داده است.

در هر حال رژیم امتیاز با تصویب اصل ملی شدن از ایران رخت بریست. قرارداد کنسرسیوم ۱۹۵۴ اگر چه در واقع منافع ایران را از نفت به همان اندازه که کشورهای دیگر منطقه از قراردادهای امتیاز خود بهره‌مند می‌شدند، محدود می‌ساخت؛ اما از نظر حقوقی قرارداد امتیاز نبود و بیشتر به قرارداد عاملیت (agency agreement) می‌مانست. دو شرکت هلندی با دریافت دستمزدی مقطوع، عملیات اکتشاف و تولید و پالایش را به عنوان نمایندگان تام‌الاختیار شرکت ملی نفت ایران اداره می‌کردند. شرکت ملی نفت به عنوان مالک قانونی تأسیسات شناخته می‌شد؛ نفت هم در مالکیت شرکت ملی نفت ایران تولید می‌شد و به لحاظ نظری تنها در نتیجه فروش به تملک شرکت‌های عضو کنسرسیوم در می‌آمد. آن دو شرکت عامل هلندی نسبت به حق العمل یادستمزدی که دریافت می‌کردند، و نیز شرکت‌های عضو کنسرسیوم نسبت به منافعی که از تفاوت بین قیمت تمام شده و قیمت اعلان شده نفت (posted price) حاصل می‌شد، مالیات می‌پرداختند و نرخ مالیات بر درآمد مقطوعاً پنجاه درصد بود.

قانون نفت ۱۳۳۶ و قراردادهای مشارکت
قانون نفت ۱۳۳۶ ایران اضافه بر این

نحوه قرارداد عاملیت، طرح نوین دیگری را به عنوان قرارداد مشارکت تجویز کرد. در این قانون دو مدل از مشارکت پیش‌بینی شده بود: اول این که شرکت ملی نفت ایران و شرکت خارجی، یک شرکت ثالث ایرانی به وجود آورند و ناحیه معینی در اختیار آن شرکت ثالث گذاشته شود و آن شرکت عملیات نفتی را از اول تا آخر (یعنی از اکتشاف و تولید تا صادرات و فروش) انجام دهد و از درآمدی که به دست می‌آورد مالیات بپردازد و سود سهام به نسبت در میان طرفین تقسیم گردد.

مطابق مدل دوم رابطه حقوقی بین طرفین دو چهره متمایز داشت: چهره‌ای به عنوان دستگاه مختلط یا (joint structure) که به صورت شخصیت حقوقی جداگانه‌ای در نمی‌آمد و چهره‌ای که به صورت یک شخصیت حقوقی مستقل جلوه‌گر می‌شد.

دستگاه مختلط کمابیش همان بود که در اصطلاح حقوقی آمریکا و انگلستان به عنوان unincorporated joint venture یا به طور ساده به عنوان joint operation agreement معروف است و ماهیت حقوقی آن چیزی است قریب به مفهوم «مشارکت مدنی» در حقوق ایران و مفهوم "partnership" در حقوق انگلوساکسون.

مطابق طرح قانون نفت ایران، ناحیه عملیات به دست این دستگاه مختلط سپرده می‌شد؛ اما تصدی عملیات را یک شرکت ایرانی - یعنی آن شخصیت حقوقی مستقل که در بالا به آن اشاره کردیم - برعهده می‌گرفت و این شرکت براساس تساوی سهام (پنجاه - پنجاه) توسط طرفین ایجاد شده بود.

در فاصله بین ۱۳۳۶ (۱۹۷۵) و ۱۳۵۳ (۱۹۷۴) هیچ قرارداد عاملیتی در ایران منعقد نشد. به عبارت دیگر هیچگاه از الگوی قرارداد کنسرسیوم پیروی نگردید. تنها یک قرارداد مشارکت براساس مدل اول منعقد شد و آن مشارکت با آجیب‌مینواریسای ایتالیایی بود که به تشکیل شرکت ایران «سیرپ» منتهی گردید و این شرکت سیرپ به اصطلاح نفتی‌ها، قرار بود یک شرکت

جامع عملیات بالادستی و پایین دستی یعنی (fully integrated company) باشد. اما قراردادهای مشارکت دیگر که در فاصله بین دو تاریخ مذکور در ایران به امضاء رسید، از مدل سیرپ پیروی نکردند. زیرا شرکت‌های آمریکایی به لحاظ مقررات قانونی مالیات بر درآمد آن کشور اصرار داشتند که مستقیماً و بلاواسطه حق مالکیت روی نفت داشته باشند (equity right).

مطابق فرمول سیرپ، نفت در مالکیت یک شرکت ایرانی تولید می‌شد و هم توسط آن شرکت به فروش می‌رسید و منافع حاصله بین شرکت ملی نفت ایران و شریک خارجی تقسیم می‌گردید؛ ولی مطابق فرمول دیگر از هر دو بشکه نفت یکی در مالکیت شرکت ملی نفت ایران و دیگری در مالکیت شریک خارجی تولید می‌شد.

مشارکتها در هر حال براساس تساوی سهام (پنجاه - پنجاه) تشکیل می‌یافت و چون هر یک از طرفین می‌بایستی پنجاه درصد درآمد خود را به عنوان مالیات بپردازد تنها ۲۵ درصد از درآمد کل ناحیه قرارداد به شریک خارجی می‌رسید و از این رو قراردادهای مذکور به قراردادهای ۷۵-۲۵ اشتباه داشتند.

طرح قرارداد خدمت و قانون نفت ۱۳۵۳

در سال ۱۳۴۵ (۱۹۶۶) اولین قرارداد خدمت Service Contract در ایران به امضاء رسید و این فتح باب دیگری بود که مانند قراردادهای مشارکت دنباله پیدا کرد و نخست در عراق (۱۹۶۷) و سپس در کشورهای دیگر از آن تقلید کردند. قانون نفت ۱۳۵۳ (۱۹۷۴) ایران اصولاً قرارداد مشارکت را که مستلزم به رسمیت شناخته شدن حق تملک شرکت خارجی به نفت استحصال شده در سرچاه، بود ممنوع دانست و منحصرأ قرارداد خدمت را به عنوان قالب مناسب برای روابط حقوقی شرکت ملی نفت ایران و شرکت‌های خارجی در زمینه اکتشاف و توسعه و تولید تجویز نمود. فرمول

قرارداد مشارکت از آن پس تنها در عملیات پایین دستی که مداخله خارجی شبهه‌ای نسبت به حق تملک ذخایر زیرزمینی نفت وارد نمی‌آورد، می‌توانست مورد استفاده واقع شود.

فروپاشی رژیم امتیازات

دهه هفتاد دوران بالاگرفتن احساسات ناسیونالیستی در نفت است. در اوایل این دهه کشورهای عضو اوپک برای به دست آوردن سهمی در اداره و کنترل نفت خود می‌جنگیدند و فرمول مشارکت، مناسبترین طرحی بود برای القای این طرز فکر و به کرسی نشاندن آن، که هم نظر کشورهای صاحب نفت را تأمین می‌کرد و هم راه ادامه همکاری و استفاده از امکانات شرکت‌های نفتی را برای آنها باز نگاه می‌داشت. در آن تاریخ همه قراردادهای نفتی عمده، به جز قرارداد ایران که حکم خاص خود را داشت، تابع رژیم امتیاز بودند و در این رژیم صاحب امتیاز، مالک مطلق و بلامنازع نفتی بشمار می‌آید که در حوزه امتیاز کشف کرده است.

عصیان علیه رژیم امتیاز گاهی به صورت ملی کردن بروز می‌کرد. دولت که به موجب امتیاز نامه، خود را مقید و ملزم به مفاد آن ساخته بود، تنها با استناد به حق حاکمیت و توسل به قانونگذاری می‌توانست آن سند را ملغی سازد.

این عصیان اول بار در ۱۹۱۷ بر اثر انقلاب کبیر شوروی، در جمهوری آذربایجان ظهور پیدا کرد که آن را باید نخستین مورد ملی کردن نفت در عالم به شمار آورد. به دنبال آن در دهه بیست و سی، دولت مکزیک با توسل به حربه ملی کردن به جنگ سرمایه‌داران انگلیسی و آمریکایی رفت که اراضی کشاورزی و منابع نفتی آن کشور را در سلطه خود گرفته بودند. دولتهای متبوع آن سرمایه‌داران به حمایت اتباع خود برخاستند و این جریان یک سلسله مشاجرات را به دنبال آورد.

انعکاس این مشاجرات را در تئوریهای نظریه پردازان حقوقی غرب می‌توان دید که

از یک طرف به حق حاکمیت دولت استناد می‌ورزند و از طرف دیگر شرایطی برای اعمال حاکمیت پیشنهاد می‌شود که عملاً استفاده از آن را برای دولت ناممکن می‌سازد، و از این قبیل است نظریه‌ای که از سوی هال وزیر خارجه آمریکا در مباحثاتی که با دولت مکزیک در سال ۱۹۳۸ داشت، مطرح گردید و به نام او فرمول هال نامیده شد. مطابق این نظریه، ملی کردن مستلزم پرداخت غرامت کامل، فوری و مؤثر (full, immediate and effective) است. بدیهی است، دولتی که برای رهایی از سلطه یک شرکت خارجی و به امید تحصیل درآمد بیشتری از نفت خود به ملی کردن آن دست می‌زند، فاقد امکانات پرداخت غرامت کامل و فوری و مؤثر است. درباره این سه شرط بحث خیلی زیاد است که در اینجا مجال پرداختن به آن را نداریم. خلاصه آن که گفته می‌شود غرامت کامل علاوه بر بهای تأسیسات، مستلزم پرداخت عدم‌النفع نیز هست و این غرامت باید فوری یعنی مقارن با عمل ملی کردن تأدییه شود و نیز پرداخت آن باید به‌ارز معتبر خارجی صورت گیرد.

عکس‌العمل دیگر در برابر عصیانی که از آن سخن گفتیم به صورت سفت کردن پیچ و مهره‌های قراردادی و گرفتن التزامهای بی‌سابقه و نوظهور از دولت جلوه‌گر شد. مانند اصرار بر این که قرارداد نفتی را قوای مجریه و مقننه کشور هر دو امضاء کنند و بعلاوه ملتزم شوند که از هرگونه اقدامات اجرایی و یا قانونگذاری که موجب تغییر و تبدیل یا اصلاح و یا الغاء و ابطال آن باشد خودداری خواهند ورزید و این چیزی است که در اصطلاح حقوقی شرط ثبات یا شرط تثبیت stabilization clause نامیده می‌شود و می‌گویند یک دولت حاکم می‌تواند ملتزم بشود و تعهد کند که در مورد معینی از اعمال حق حاکمیت خودداری خواهد نمود و قبول چنین التزامی به نظر طرفداران این شرط منافی حاکمیت نیست؛ بلکه خود یک نوع استفاده از حق حاکمیت به شمار می‌آید.

توزیع مشارکت در برابر ملی کردن

هر چه هست تجربه ثابت کرده است که وقتی جوش و غلیان به نهایت، و فشار به نقطه انفجار رسید، این حیل‌ها راه به جایی نمی‌برد. از سوی دیگر ثابت شده است که انفجار، به نفع هیچ‌کدام از طرفین نیست. انفجار به نفع سرمایه‌گذار خارجی نیست. زیرا که او بیش از هر چیز نیازمند استمرار در عملیات است و طبعاً روالی هر چه بی‌وقفه‌تر و دیرپاتر را طالب است. انفجار به نفع دولتها هم نیست، بویژه به نفع دولتهایی نیست که برای جریان روزمره امر محتاج درآمد مطمئنی از نفت‌اند و آنقدر گرفتاری و دردسر دارند که به دنبال گرفتاری و دردسر تازه نگردند و ساعد نحیف خود را در زورآزمایی با غولهای پولاد بازوی نفت، در معرض شکستن و خرد شدن قرار ندهند. پس از نظر هر دو طرف در آغاز دهه هفتاد، چارچوب مشارکت مناسب‌ترین فرمولی تلقی می‌شد که می‌توانست آنها را از سقوط در مهلکه انفجار باز دارد. دولتها با استفاده از فرمول مشارکت می‌توانستند خود را دست کم هم زانوی شرکت‌های خارجی قلمداد نمایند و شرکتها با واگذاری سهم بیشتری از عواید به دولتها و تظاهر به پذیرفتن آنها در صفوف خود می‌توانستند سلطه دیرین خود را بر صنعت و تجارت نفت همچنان تداوم بخشند. این چیزی بود که طرفین اول فکر می‌کردند و مبنای اقدامات خود را بر آن گذاشته بودند. ولی کم‌کم معادله نیروها به نفع ناسیونالیسم تغییر کرد و بنا به جهاتی که بحث از آن در خور مجال این گفتگو نیست، وضعی پیش آمد که دولتها دیگر به صرف هم زانو بودن با شرکتها احساس رضایت نمی‌کردند و لذا در صدد برآمدند تا خود را صاحب اختیار اصلی و تصمیم‌گیرنده نهایی در این زمینه معرفی نمایند.

در واسط دهه هفتاد، دیگر فرمول مشارکت مناسبت زیادی با روحیه زمان نداشت و لذا مذاکرات دور و درازی که برای تبدیل قراردادهای امتیاز به مشارکت در گرفته بود و توافقهایی بسیار

پیچیده و عجیب و غریب که برای وفق دادن مواضع طرفین در این زمینه حاصل شده بود، یکباره کنار گذاشته شد و فرمول قرارداد خدمت یگانه تاز میدان گشت.

قراردادهای خدمت را بر دو نوع باید تقسیم کرد:

اول قرارداد خدمت توأم با ریسک یا Risk Service Contract که به موجب آن نفت تولید شده کلاً در اختیار دولت قرار می‌گیرد. شرکت خارجی که با قبول ریسک سرمایه‌گذاری، موفق به اکتشاف و تولید نفت شده است، متقابلاً دستمزد یا اجرتی به حساب هر بشکه نفت یا هر متر مکعب گاز دریافت می‌کند. قراردادهای خدمت که به موجب قانون نفت ۱۳۵۳ ایران تجویز شده بود، از این قبیل بودند.

نوع دیگر از این قراردادها، قرارداد خدمت ساده است؛ یعنی قراردادی است که به موجب آن ریسک ناکامی عملیات برعهدهٔ پیمانکار نیست و لذا استفاده از آن فقط در عملیات پایین دستی - و یا شاید صرفاً در مرحلهٔ تولید از عملیات بالادستی - قابل توصیه باشد.

نظری به قراردادهای ونزوئلا

این نوع قرارداد به موجب مادهٔ ۵ قانون ملی کردن نفت در ونزوئلا تجویز گردیده و مطابق قوانین ایران هم استفاده از آن مجاز می‌باشد. پیمانکار، حق‌العمل خود را ممکن است به نقد یا به جنس دریافت کند ولی در هر حال به نفع و ضرر عملیات کاری ندارد. اگر چاه خشک در بیاید یا به بهره‌دهی برسد، فرقی نمی‌کند. پیمانکار در هر حال پول خود را می‌گیرد و می‌رود. از این قراردادها در ونزوئلا معمولاً در عملیات حفاری استفاده می‌شود و در ۱۹۹۲ برای نخستین بار در عملیات تولید هم از آن نوع قرارداد استفاده شد؛ با این توضیحات که مناقصه‌ای برای توسعهٔ نه میدان نفتی مارژینال گذاشته شد، در مورد پنج میدان پیشنهادی رسید و از آن میان قراردادهای مربوط به سه میدان به صورت

نهایی درآمد و امضاء شد.

واضح است که در این موارد ریسک به معنی اخص کلمه وجود ندارد. عملیات توسعهٔ یک میدان نفتی وقتی شروع می‌شود که فعالیتهای مقدماتی مربوط به لرزه‌نگاری و غیره به اتمام رسیده، حفاریهای اکتشافی نیز انجام شده و وجود نفت به میزان تجاری در مخازن زیرزمینی محقق گردیده باشد. بنابراین خطر این که تعهدات سرمایه‌گذاری و مساعی مربوط به این مراحل با ناکامی موجه شود و نتیجهٔ مطلوب که کشف نفت است حاصل نگردد، پشت سر گذاشته شده است. چیزی که هست پیمانکار باید عملیات توسعه را انجام دهد و هزینهٔ آن را به اضافهٔ منافعی که برای او در نظر گرفته می‌شود، بعد از شروع بهره‌برداری و از محل تولیدات میدان توسعه یافته دریافت کند و این همان است که اخیراً در ایران اصطلاح بای یک Buy Back به آن اطلاق می‌شود و این اصطلاح نامتعارف و غریب حتی در متون قانونی بعد از انقلاب وارد شده است.

ونزوئلا در ۱۹۹۳ هم از مدل قرارداد خدمت ساده در عملیات توسعه و بهره‌برداری یعنی به منظور فعال کردن مجدد (reactivation) میدانهای کوچک marginal استفاده نموده و سه قرارداد از این نوع یکی با BP و دیگری با تیکوکوی Teikoku ژاپن و سومی با یک کنسرسیوم آمریکایی به سرمداری Bent Oil & Co. منعقد کرده است. این میدانها را بیشتر به علت قابل ملاحظه نبودن استحصال به حال خود رها کرده بودند.

اما قالب دیگر قرارداد موسوم به association contract که در مادهٔ ۵ قانون ونزوئلا پیش‌بینی گردیده یک نوع قرارداد مشارکت است که طرفین را در کلیهٔ مراحل سود و زیان و ریسک سهام می‌سازد. عقد چنین قراردادی تنها به شرطی تجویز گردیده است که:

الف - اوضاع و احوال خاص موجب شود که اعضای این نوع قرارداد برای منافع عمومی مرجع‌تر تشخیص داده شود.

ب - شرکت ملی نفت ونزوئلا کنترل را در دست داشته باشد.

ج - مدت محدود باشد.

د - قرارداد می‌باید به تصویب جلسهٔ مشترک مجلسین برسد و متصدیان اجرایی مکلفند کلیهٔ اطلاعات مربوط به موضوع قرارداد را در اختیار مجلسین قرار دهند.

خیلی بحث شده است که مراد از اوضاع و احوال خاص چیست؟ و یا مقصود از کنترل چه می‌باشد؟ گفت که اگر عملیات موضوع قرارداد مستلزم استفاده از تکنولوژی جدید و سرمایه‌گذاری کلان باشد؛ می‌توان آن را از مصادیق اوضاع و احوال خاص دانست. زیرا که تکنولوژی پیشرفته و سرمایه‌مورد نیاز فعلاً از دسترس شرکت ملی ونزوئلا خارج می‌باشد. همچنین گفته شده است که مراد از کنترل در دست داشتن اکثریت سهام نیست، بلکه مقصود کنترل عملیات یا مدیریت است و در تأمین این مقصود می‌توان اکثریت سهام را به شریک خارجی واگذار کرد، ولی بعضی تصمیمات مهم را تابع اتفاق آراء دانست یا حتی در مواردی برای شرکت ملی نفت ونزوئلا حق و تو قائل شد. شرکت ملی نفت ونزوئلا در نظر داشته است با توسل به این فرمول در نقش سهامدار اقلیت به میزان ۲۰ یا ۳۰ درصد با کمپانیهای خارجی مشارکت نماید و بنا بود در این نوع مشارکتها طرفین خود در حدود ۴۰ درصد هزینه‌های مورد نیاز عملیات را تأمین کنند و ۶۰ درصد دیگر آن از تسهیلات مالی خارج استفاده شود. ولی تا این تاریخ که من این عرایض را می‌کنم هنوز هیچ قراردادی از این قبیل برای تصویب به کنگره تقدیم نشده است.

نهضت عمومی سازی اوایل دههٔ هفتاد

حال بد نیست اکنون از انواع قراردادها و چگونگی جایگزین شدن آنها با یکدیگر تا اواسط دههٔ هفتاد سخن گفتیم، نظری نیز به تغییراتی که در جو حاکم بر صنعت نفت در طی بیست سال اخیر پیدا شده است بیفکنیم. تقریباً در سرتاسر دههٔ هفتاد، چنانکه بیشتر اشاره کردیم، روند عمومی در دنیا حرکت به سوی افزایش قدرت و بسط حوزهٔ مداخلات بخش عمومی بود.

تقریباً در همه جا کوشش می‌شد تا در اقتدارات کمپانیهای چند ملیتی محدودیتی ایجاد شود و صنعت نفت در شرق و غرب نیز از روال عمومی برکنار نبود. مخصوصاً در نیمه اول این دهه با ملی کردنهای متوالی منافع شرکتهای نفتی در لیبی و عراق و ونزوئلا و غیره مواجه هستیم و به‌طور کلی در طی این سالها اقداماتی به‌منظور محدودتر کردن حوزه اقتدارات شرکتهای در همه کشورهای دیگر با اشکال و انحاء مختلف جلب نظر می‌کند و این جریان منحصر به کشورهای عضو اوپک نیست. در انگلستان، نروژ و کانادا هم قوانین جدید به‌موقع اجرا گذارده می‌شود و دولتها بی‌آنکه اقدام خود را ملی کردن بنامند و مسؤولیت پرداخت غرامت آن را برعهده گیرند، کمپانیهای خارجی را مجبور می‌کنند که پنجاه و یک درصد منافع خود را در اختیار شرکتهای ملی نفت بگذارند. قطعنامه‌های سازمان ملل متحد در خصوص حاکمیت دائمی ملتها PERMANENT SOVEREIGNTY OVER NATURAL RESOURCES بر منابع ثروت طبیعی خود و نیز قطعنامه موسوم به منشور حقوق و وظایف اقتصادی کشورها CHARTER OF ECONOMIC RIGHTS AND DUTIES OF STATES همه در نیمه اول دهه هفتاد به‌تصویب رسیدند و کنفرانس شمال و جنوب با هدف زمینه‌سازی برای ایجاد نظام جدید اقتصادی در همین اوان تشکیل شد.

تب جدید خصوصی‌سازی

اما اینک آن روال دگرگون گشته و بحث خصوصی‌سازی Privatization یا deregulation در همه جا بر سرزبانهاست. در کشورهای عضو اوپک از دیاد جمعیت و کاهش درآمد موجب شده که این کشورها که روزگاری مازاد درآمد در خور ملاحظه‌ای داشتند، زیر بار قرض بروند. در دهه هفتاد بهای نفت از ۱/۸۰ به ۱۳ دلار رسید و در جریان انقلاب ایران تا ۳۳ دلار صعود کرد. حتی در ایران تا حدود

۴۴ دلار معامله شد. اما در دهه هشتاد این جریان معکوس شد و قیمت نفت که پیش‌بینی می‌شد تا آخر دهه به نزدیک صد دلار برسد، در ۱۹۸۶ به پایین‌تر از ده دلار رسید (حتی تا حدود ۷ دلار معامله شد).

در چنین شرایطی کشورها ناچار برای بالا بردن میزان تولید خود فشار می‌آورند. افزایش تولید هم محتاج سرمایه‌گذاریهای عظیم است که بالفعل از عهده آنها خارج است. اینک از آرژانتین و پرو و کوبا و الجزایر تا برمه و چین و ویتنام بار دیگر رو به سوی شرکتهای بین‌المللی نفتی آورده‌اند. رفته رفته از تأکید بر نقش انحصاری دولت در عملیات احتراز می‌شود. در عربستان سعودی در عملیات پایین دستی و پتروشیمی در مناطق جدید صنعتی جیبیل از فرمول مشارکت استفاده شده، در کویت و امارات متحده عربی و قطر و دیگر جاها دوباره شرکتهای بین‌المللی قراردادهای جدید بسته‌اند. در انگلستان دو شرکت ملی نفت British National Oil Corp. و جاسانین آن بریتویل Britoil و بریتیش گاز British Gas به‌بخش خصوصی واگذار شد. حتی سهام دولت در بی. پی. هم به‌بخش خصوصی فروخته شد. در فرانسه سهام دولت در الف اکتین و در توتال، سی اف پی، تقلیل یافته، و در نروژ اگر چه Statoil همچنان برجای است، اما راه رقابت با بخش خصوصی و محدود کردن مداخلات دولت را برگزیده است.

پس نیاز به سرمایه‌گذاری و حجم آن روز بروز افزایش می‌یابد. درهایی که تاکنون بر روی کمپانیهای نفتی بسته بود، اینک باز شده است. می‌گویند روسیه که تا پنج شش سال پیش بزرگترین تولیدکننده جهان بود و روزانه در حدود ۱۲/۵ میلیون بشکه تولید داشت (۱۱/۵ میلیون بشکه از خود روسیه بود)، اینک کمتر از ۷ میلیون بشکه تولید می‌کند و اگر بخواهد تولید را در همین حد نگاه دارد باید در حدود ۵۰ میلیارد تا سال دوهزار برای بازسازی صنعت خود سرمایه‌گذاری کند و اگر بخواهد سطح تولید را به‌همان میزان قبلی یعنی ۱۲/۵ میلیون بشکه برساند، ناچار

پنجاه تا هفتاد میلیارد دیگر سرمایه‌گذاری اضافی می‌خواهد.

قرارداد تسهیم تولید

در چنین اوضاع و احوالی است که شرکتهای بین‌المللی نفت روی قراردادهایی با چارچوب تسهیم تولید تأکید می‌ورزند. شرکتهای به‌شرطی حاضر به قبول ریسک سرمایه‌گذاری در عملیات اکتشاف و توسعه هستند که در مرحله بهره‌برداری هم سهم باشند، یعنی اگر به‌نفت رسیدند بتوانند بدون دغدغه خاطر آن را در تصرف خود داشته باشند. به‌زبان روشن‌تر، شرکتهای خواهان تملک نفت یا (equity oil) هستند و قرارداد تسهیم تولید را قالب مناسبی برای رسیدن به این مقصود می‌دانند. برخی از خام‌اندیشان کم‌اطلاع هم بدون آن که از کم و کیف قضایا مطلع باشند، گمان می‌برند که فرمول تسهیم تولید کلید همه مشکلات است و به‌محض این که ایران به‌قبول چنین قراردادی تن در دهد، شرکتهای نفتی برای سرمایه‌گذاری و فعالیت در ایران صف می‌بندند و نوبت می‌گیرند.

توضیح این نکته را لازم می‌داند که قرارداد تسهیم تولید، اختراع و یا ابتکار تازه‌ای نیست. این قرارداد، و خواهر خوانده آن که قرارداد تقسیم منافع (profit sharing) خوانده می‌شود، از اقسام همان مشارکتهایی است که گفتیم در اصطلاح حقوقی آمریکا و انگلیس uninformed joint operation یا joint venture agreement و حتی به‌طور ساده operating procedure نامیده می‌شود.

وجه مشترک آنها این است که دو یا چند شرکت هم در هزینه عملیات و هم در تولید سهم می‌شوند و هر شریک می‌تواند سهم خود را از تولید به‌جنس دریافت کند و جداگانه آن را بفروشد. غیر از ملاحظات قوانین ضد تراس و رعایت مقررات پیچیده مالیات بر درآمد آمریکا که به‌اینداز این قراردادها انجامیده، شرکتهای آمریکایی از جهات دیگر هم این نحوه مشارکت را مناسب حال خود یافته‌اند که

فعلاً مجال بحث آن نیست.

باری غرضم در این مقام بحث حقوقی نیست. مقصودم این است که این قراردادها اختراع جدیدی محسوب نمی‌شود و سابقه دارند. قراردادهای مشارکت ایران نیز از این قبیل بودند. حتی دربارهٔ دومین قرارداد مشارکتی که در ایران به امضاء رسید، اختلاف نظری بین طرف ایرانی و طرف خارجی بروز کرد. بدین گونه که طرف خارجی آن را یک قرارداد تسهیم تولید می‌دانست و ما در اینجا عقیده داشتیم که چنین نیست؛ بلکه قرارداد تقسیم منافع است و ثمرهٔ این جدال حقوقی هم بسیار بود. زیرا آن روزها بهای نفت در بازار (market value) ارزانتر از بهای اعلان شده (posted price) بود و برای ایران نفوذ در بازارهای بین‌المللی نفت و فروش نفتی که از محل قرارداد به دست می‌آمد، آسان نبود. طرف قرارداد که آن را یک قرارداد تسهیم تولید می‌دانست سهم خود را برداشت می‌کرد و ما در می‌ماندیم. و چنین بود که در قراردادهای مشارکت بعدی پیش‌بینی کردیم که اگر هر دو طرف نتوانستند به مقدار متساوی برداشت کنند، یا به عبارت دیگر اگر یک طرف بیش از طرف دیگر برداشت کرد، نصف آن برداشت اضافی به عنوان خرید (deemed purchase) از طرف دیگر تلقی خواهد شد و طرف مذکور مکلف خواهد بود که پول آن را بر مبنای بهای نیمه راه (half-way price) به طرف دیگر بپردازد.

فرمول مشارکت از دیدگاه قوانین ایران

باری هر چه هست قرارداد مشارکت در ایران، چه به شکل تسهیم تولید و چه به صورت تقسیم منافع، در عملیات اکتشاف و توسعه و بهره‌برداری به موجب قانون نفت مصوب مرداد ۱۳۵۳ ممنوع شناخته شد. از آن تاریخ به بعد مشارکت سرمایه‌گذاری خارجی تنها در عملیات پایین دستی یعنی در بخش حمل و نقل و پالایش و بازاریابی مجاز گردید. به موجب

قانون مزبور مداخلهٔ شرکتهای خارجی در عملیات اکتشاف و توسعه فقط از طریق نشر آگهی و دعوت بین‌المللی به مزایده ممکن بود، آن هم در چارچوب قرارداد پیمانکاری با تعهد قبول ریسک از جانب پیمانکار؛ بنابراین تنها شکل مجاز قرارداد در این عملیات همان شکل قرارداد خدمت توأم با ریسک risk service contract بود که در آغاز مقاله به آن اشاره کردیم. اما در عملیات تولید یعنی در مرحلهٔ مربوط به بهره‌برداری، مداخلهٔ خارجی به هیچ صورت مجاز نبود. شرکت خارجی که در مزایدهٔ بین‌المللی برنده می‌شد، می‌بایستی پس از امضای قرارداد پیمانکاری در ظرف مدت دو ماه یک شرکت فرعی با تابعیت ایرانی تشکیل دهد و مطابق مقررات قانون ایران آن را به ثبت برساند. آنگاه می‌بایست کلیه حقوق و تعهداتی را که به موجب قرارداد پیمانکاری به دست آورده بود به آن شرکت ایرانی انتقال دهد؛ ولی این انتقال، ذمهٔ شرکت خارجی مذکور را از بابت مسئولیت‌ها و تعهداتی که به گردن گرفته بود، بری نمی‌کرد. یعنی مسئولیت شرکت خارجی علی‌رغم انتقال مزبور به جای خود باقی می‌ماند. شرکت ایرانی پس از انجام این مقدمات به عنوان «پیمانکار کل» شناخته می‌شد. مدت اکتشاف حداکثر پنج سال بود و طرف قرارداد مسئولیت تأمین کلیهٔ وجوه لازم برای اجرای عملیات را برعهده داشت. هرگاه عملیات اکتشافی به نتیجه نمی‌رسید، پیمانکار قراردادها را رها می‌کرد و دنبال کار خود می‌رفت و حق نداشت پولی از این بابت مطالبه کند. اما اگر عملیات به کشف یک میدان تجاری می‌انجامید، در آن صورت طرف خارجی مستحق بازیافت وجوهی که خرج کرده بود، می‌شد و بازیافت این وجوه به اتساق در ظرف مدت ده سال میسر می‌گشت.

سرفوش آخرین قراردادهای نفتی ایران

برگردیم به صدر مقاله که گفتیم آخرین دسته‌شش‌تایی از قراردادهای نفتی ایران درست بیست سال پیش به امضاء رسید و

از آن تاریخ به بعد هیچ قرارداد جدیدی در زمینهٔ اکتشاف و توسعه که متضمن قبول ریسک از طرف یک شرکت خارجی باشد، نداشتیم. متأسفانه از آن دسته قراردادهایی که در ۱۳۵۳ به امضاء رسیدند، هیچ کدام به مرحلهٔ تولید و بهره‌برداری نپیوست و طرفهای خارجی آن قراردادها یعنی شرکت آلمانی دمیکس و کمپانی فرانسوی (CFP) و شرکت ایتالیایی اجیب و گروه آمریکایی اشلند و شرکت انگلیسی الترامار که به هنگام امضای قرارداد در حدود ۵۰ میلیون دلار هم پذیرهٔ نقدی پرداخته بودند و قرار بود پذیرهٔ دیگری پس از کشف میدان تجاری بپردازند، از فعالیت‌های خود طرفی نبستند. در صورتی که این شرکتها موفق به کشف میدان تجاری می‌شدند، می‌توانستند قراردادی پانزده ساله برای خرید سی تا پنجاه درصد از نفت مکشوفه به بهای رایج منهای سه تا پنج درصد تخفیف (با اختلاف قراردادهای منعقد کنند. در این قراردادهای، علاوه بر هزینه‌های اکتشافی، هزینه‌های توسعه برعهدهٔ طرفهای خارجی بود و به این هزینه‌ها بهره‌ای مطابق نرخ بازار تعلق می‌گرفت، ولی بهره مشروط بود به آنکه هیچگاه از نه درصد تجاوز ننماید. اختلافات حاصل از قراردادها از طریق داوری قابل حل بود و در صورتی که یکی از طرفین داور خود را تعیین نمی‌کرد و یا اگر دو نفر داور منصوب طرفین نمی‌توانستند نسبت به انتخاب یک نفر داور ثالث توافق نمایند، حق مداخله و انتخاب با رئیس دیوان عالی کشور ایران بود.

امروز چه باید کرد؟

اینک پس از بیست سال، بار دیگر این سؤال مطرح است که چه باید کرد؟ صنعت نفت ایران و تأسیسات گستردهٔ آن در طول جنگ تحمیلی بزرگترین و مهمترین هدف دشمن بود و بازسازی آن محتاج دسترسی به سرمایه و تکنولوژی و تخصص است. آیا باید به منابع محدود خود شرکت ملی

نفت ایران در این زمینه‌ها اکتفا نمود؟ یا امکان استفاده از منابع خارجی را نیز می‌توان مورد نظر قرار داد؟ عملیات اکتشاف و توسعه در کار نفت و گاز یکی از پسر خرج‌ترین و مخاطره‌آمیزترین رشته‌های صنعت جدید است. ما نفت خود را در معرض استفاده کشورهای صنعتی جهان قرار می‌دهیم و چرا نباید حق داشته باشیم که برای استحصال آن از مقدرات فنی و مالی آنها برخوردار گردیم؟

آنچه از اظهارات اولیای امور و مسؤولین سطح بالای کشور برمی‌آید، سیاستگذاران اقتصاد و صنعت ایران با خصیصه‌های فراملی سرمایه و تکنولوژی در جهان به خوبی آشنا می‌باشند و نمی‌خواهند که صنعت نفت ما در تنگنای محدودیتهای خودی محصور گردد و از رشد لازم باز ماند. اما موضوع مهمتر سؤال دوم است که استفاده از منابع خارجی تحت چه شرایطی و در کدام چارچوب حقوقی مجاز شناخته شود؟ شرکت‌های بین‌المللی نفت فعلاً در وضعی قرار دارند که می‌توانند از میان پیشنهاد‌های مختلف آنچه را که بیشتر به نفع خود می‌دانند، برگزینند. آنها امکان‌گزینه‌ش دارند و طبعاً، اگر زمینه‌های متعدد برای فعالیت در پیش روی خود داشته باشند، آن را که متضمن منافع بیشتری است انتخاب می‌کنند. اگر از اصطلاح معروف عرضه و تقاضا کمک بگیریم، باید گفت که در شرایط امروزی بازار جهانی، متقاضی استفاده از منابع مالی و فنی شرکت‌های بین‌المللی بسیار زیاد است. تمام کشورهای پشت دیوار آهنین دیروز که دست رد بر سینه این شرکت‌ها می‌زدند، اینک درهای خود را بر روی آنها گشوده‌اند و همه جا صحبت از مزایای بیشتری است که کشورها برای تشویق و جلب نظر بیشتر کمپانی‌های نفتی در اختیار آنها می‌گذارند. در این زمینه کافی است که به مقاله جوزف استانیسلاو و دانیل برگن تحت عنوان «بازگشایی درها» (Reopening the Door) در شماره ماه اکتبر ۱۹۹۳ مجله معروف فارن افروزو یا به سخنرانی G.K. ت. Kellas

تحت عنوان «روند اخیر در قراردادهای اکتشاف و تولید».

(Recent Trends in Petroleum Exploration & Production Agreements).

که در سمینار مورخ نوامبر ۱۹۹۲ در قاهره ایراد شد و یا به مقاله Borrow Gordon زیر عنوان «مروری بر مزایای تشویقی در قراردادهای نفتی اخیر». A survey of Incentives in Recent petroleum Contracts مراجعه کنیم.

شرکت‌های نفتی چنانکه اشاره کردیم در چنین شرایطی اصرار دارند که قرارداد باید متضمن برسمیت شناختن حق تملک نفت (equity oil) برای آنها باشد. اینکه در کنفرانسها و مقاله‌ها همه صحبت از production sharing می‌شود، به همین لحاظ است. ساختار قرارداد تسهیم تولید از نظر کمپانی‌های نفتی واقعی به مقصود تلقی می‌شود و به همین جهت درباره آن تبلیغ زیاد می‌کنند. اما آنچه در واقع مهم است، مضمون و محتوای قرارداد است. نباید این طور تصور شود که قرارداد تسهیم تولید یک فرم کاملاً استاندارد و مشخص دارد و توسط به‌آن خود به خود تمام مشکلات را حل می‌کند و طرف خارجی را به آوردن پول و تکنولوژی مورد نظر ما ملزم می‌سازد.

اصول مورد نظر کمپانی‌های نفتی

بزرگترین کمپانی نفت جهان یعنی اکسون در کتابچه‌ای که برای بانک جهانی تهیه کرده است، عناصر اصلی قرارداد تسهیم تولید را برشمرده است بدین شرح:

(۱) قرارداد باید متضمن حق مالکیت نفت باشد.

(۲) باید رسماً به تأیید و تصویب دولت برسد.

(۳) باید اعتبار و اثر قانون را داشته باشد (یعنی به تصویب قوه قانونگذاری برسد).

(۴) طرف خارجی باید حق داشته باشد که عملیات توسعه و بهره‌برداری را در ناحیه مکشوفه

آزادانه به موقع اجرا بگذارد.

(۵) دولت باید نفتی را که برای مصرف داخله لازم دارد، به قیمت‌های رایج بین‌المللی خریداری کند.

(۶) شریک دولتی باید سهم خود را از بابت هزینه‌ها و ریسک‌ها و سایر تعهدات متقبل گردد.

(۷) هزینه تهیه وجوه مانند سایر هزینه‌های قابل استرداد به‌شمار آید.

(۸) بهره سرمایه‌گذاری قابل استرداد باشد.

(۹) حل و فصل اختلافات از طریق داوری بین‌المللی پیش‌بینی شود.

(۱۰) قانون حاکم به حقوق بین‌الملل و عرف تجارت و صنعت مرتبط باشد.

واضح است که منظور اصلی کمپانی‌های دستیابی به این مزایاست که در قالب قرارداد تسهیم بهتر و آسانتر تأمین می‌گردد. ولی اگر همین مزایا را تحت هر عنوان دیگری در دسترس کمپانی‌ها قرار دهند آنها حرفی نخواهند داشت و اصراری روی این که، قرارداد چه نامی داشته باشد، نخواهند نمود.

در بحث‌هایی که گذشت به وضع ونزوئلا و موانعی که قانون ملی کردن نفت ۱۹۷۵ آن کشور در راه استفاده از منابع فنی و مالی خارجی ایجاد کرده است، اشاره داشتیم. می‌توان گفت که عملاً در طی بیست سال گذشته هیچگونه سرمایه‌گذاری جدید و قابل توجه در زمینه اکتشاف و توسعه و بهره‌برداری در آن کشور به عمل نیامده و تفسیرها و چاره‌جویی‌هایی که برای خلاصی جستن از محدودیتهای قانونی مطرح گردیده - و ما نیز اجمالاً به آنها اشاره کردیم - کارساز نبوده و لذا از چندی پیش در میان مسؤولین امور نفتی ونزوئلا سخن از لزوم کسب مجوزهای قانونی مطمئن‌تر به میان آمده است.

آخرین قانون نفت ایران

قانون نفت جدید ما در نهم مهرماه

۱۳۶۶ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده است. مذاکرات مجلس در جلسات مربوط به بحث پیرامون کلیات قانون و همچنین اظهار نظرهای نمایندگان در بحث از تک تک مواد نمایانگر حساسیت و نگرانی شدید است که مبادا در زیر نقاب قرارداد جدید اعطای امتیاز به خارجیان از سر گرفته شود، و در این باره مکرراً به مفاد اصل هشاد و یکم قانون اساسی استناد شده است.

دو ماده از این قانون یعنی مواد ۶ و ۱۲ در این بررسی مورد توجه خاص خواهد بود. ماده ۶ قانون نفت جدید در خصوص سرمایه گذاری های مورد نیاز عملیات مقرر می دارد:

«کلیه سرمایه گذاریها براساس بودجه واحدهای عملیاتی از طریق وزارت نفت پیشنهاد و پس از تصویب مجمع عمومی در بودجه کل کشور درج می شود. سرمایه گذاری خارجی در این عملیات به هیچ وجه مجاز نخواهد بود»

تعریفی که ماده اول قانون از عملیات نفتی کرده بسیار گسترده و جامع است. به موجب این ماده، اصطلاح «عملیات نفتی» شامل کلیه عملیات مربوط به صیانت و بهره برداری از منابع مانند تفحص، نقشه برداری، زمین شناسی، اکتشاف، حفاری، استخراج و... می باشد. ظاهراً این ماده ممکن است به صورتی تفسیر شود که راه هرگونه استفاده از منابع مالی خارجی را حتی اگر سرمایه گذاری به نام شرکت ملی نفت ایران صورت گیرد، مسدود گرداند. به نظر ما معنی معقول تری که از این ماده می توان استنباط کرد، ممنوعیت سرمایه گذاری خارجی است که به نام خارجی انجام گیرد و موجب ایجاد تأسیساتی برای خارجی باشد. به عبارت دیگر آنچه مورد نظر قانونگذار بوده، نفی تسلط خارجی و منع تملک خارجی است نه آنکه نظر به منابع سرمایه و طریق تحصیل وجوه باشد. به نظر ما اگر سرمایه گذاری به نام شرکت ملی نفت ایران صورت گیرد و مستحدثات و تأسیسات

حاصل از آن سرمایه گذاری از اصل، و از روز اول، در مالکیت شرکت ملی نفت ایران باشد و عملیات مطابق برنامه، بر حسب دستور و زیر کنترل شرکت ملی نفت ایران به موقع اجرا گذارده شود، نظر قانونگذار تأمین شده تلقی می گردد. و این معانی در سرمایه گذاریهایی که در چارچوب قرارداد خدمت مقور قانون نفت ۱۳۵۳ صورت گیرد ملحوظ می باشد؛ مگر آن که گفته شود که قانون نفت ۱۳۶۶، قانون سابق را به کلی نسخ کرده است و این نکته است که توجه ما را به ماده ۱۲ قانون معطوف می سازد.

آیا قوانین سابق را باید به کلی منسوخ دانست؟

قانون نفت ۱۳۶۶ در ماده ۱۲ مقرر می دارد:

«با تصویب این قانون هرگونه قوانین مغایر با این قانون ملغی است.»

معنی این ماده چیست؟ آیا قانون جدید مقررات قانون سابق را یکسره ملغی دانسته است؟ اصولاً باید گفت که جمع بین مقررات دو قانون سابق و لاحق حتی الامکان لازم است؛ مگر آن که عمل به مقررات یک قانون موجب نفی قانون دیگر شود که در این صورت می گویند باید به قانون لاحق عمل کرد و قانون سابق را منسوخ دانست. البته اگر قانون معینی صراحتاً ملغی شده باشد، در آن صورت جای تفسیر و اجتهاد باقی نمی ماند. یعنی تنها تقدم و سبقت زمان قوانین مؤثر در موضوع نیست، بلکه مغایرت آنها شرط است و مغایرت در صورتی است که عمل به قانون سابق موجب نقض قانون لاحق باشد. در این زمینه توجه به عبارت متنی که به مجلس پیشنهاد شده بود و مقایسه آن با متن مصوب مجلس می تواند راهگشا باشد. تفصیل قضایا را در صورتجلسه مذاکرات جلسه علنی ۴۵۳ مجلس شورای اسلامی که در شماره ۱۲۲۳۰ روزنامه رسمی درج شده است، می توان ملاحظه کرد. متن

پیشنهادی مقرر می داشت که:

«قانون نفت مصوب مرداد ماه ۱۳۵۳ و قانون توسعه صنایع پتروشیمی مصوب تیرماه ۱۳۴۴ و قانون توسعه صنعت گاز مصوب خرداد ماه ۱۳۵۱ و هرگونه قوانین مغایر با این قانون با تصویب این قانون ملغی است.»

اما مجلس شورای اسلامی متن پیشنهادی را تصویب نکرده است. به عبارت روشتر ماده ۱۲ مصوب مجلس، قوانین سابق و از جمله قانون نفت ۱۳۵۳ و قانون توسعه صنایع پتروشیمی ۱۳۴۴، و قانون توسعه گاز ۱۳۵۱ را فقط تا حدودی نسخ می کند که مغایر با مقررات قانون جدید باشند. براساس این استنباط قوانین سابق مادام که مغایرت با قانون جدید نداشته باشند، کماکان معتبر و مجری خواهند بود.

تجزیه و تحلیلی که به شرح بالا از مواد ۶ تا ۱۲ قانون جدید نفت ارائه شد، نظر حقوقی شخص این جانب است. می دانم که بسیاری از مشاورین در کادر حقوقی شرکت ملی نفت با این نظر موافقت دارند، اما نمی دانم که موضع رسمی شرکت ملی نفت ایران و وزارت نفت در این باره چیست؟ اگر این استنباط و تحلیل که با مبانی مقرر در علم اصول و قواعد ناظر بر تفسیر و تعبیر قوانین منطبق است، مورد تأیید مقامات رسمی کشور باشد، طبعاً نیازی به وضع قانون جدید در میان نخواهد بود. در این صورت وقتی سخن از «قانون نفت» می گوئیم، مراد ما کلیه مقرراتی خواهد بود که چه در اساسنامه قانونی شرکت ملی نفت ایران، چه در قانون نفت ۱۳۵۳ و چه در قوانین دیگر ناظر به پتروشیمی و گاز مندرج و موجود می باشد. کلیه این مقررات تا آنجا که مخالفت و مغایرتی با آخرین قانون مصوب در ۱۳۶۶ نداشته باشد، مهر قبول خواهد خورد و می تواند مورد استفاده قرار گیرد و مجموعه این مقررات مجال و انعطاف لازم را برای شرکت ملی نفت ایران فراهم خواهد آورد که بدون تن در

دادن به چارچوب تسهیم تولید و اصطلاحی حق مالکیت (equity right) به شرکت‌های خارجی در حدود معقول از تشریک مساهی با آنها برخوردار گردد.

سیر حوادث در پانزده ماهی که از تاریخ این سخنرانی می‌گذرد لازم می‌آورد که در پایان آن چند خطی برای تکمیل بررسی افزوده شود.

۱) جریان کلی تمایل به بازگشت به سرمایه‌گذاری‌های خصوصی و گریز از دخالت‌های دولت که در متن سخنرانی به آن اشاره شده است، همچنان در سرتاسر دنیا ادامه دارد.

۲) در کلیه مطالعاتی که در ظرف پانزده ماه گذشته از سوی کارشناسان صلاحیتدار ارائه شده است، بر ضرورت سرمایه‌گذاری‌های جدید، به مقیاس بزرگ، در کشورهای تولیدکننده نفت تأکید شده است. این سرمایه‌گذاری‌ها که تقریباً در بیست سال گذشته متوقف بود، در صورت تجدید، باید تا بیست سال آینده هم ادامه داشته باشد. در حال حاضر ضعف و تزلزل بازار و کاهش غیر عادلانه قیمت نفت خام، کشورهای صادرکننده نفت را در مضیقه شدید گذاشته و شرایط برخورداری از سرمایه‌گذاری را به نفع شرکت‌های خارجی تغییر داده است.

۳) تصمیم جمهوری اسلامی ایران به استفاده از سرمایه و تکنولوژی خارجی در صنعت نفت به موجب قانون برنامه پنج ساله دوم و همچنین قانون بودجه سال ۱۳۷۴ اعلام شده است.

۴) برداشت قانونگذار ایران در خصوص آنچه «بای بک» یا بیخ متقابل نام گرفته همان است که در متن سخنرانی در تشریح قرارداد خدمت یا پیمانکاری مطرح گردیده است. به تعبیر قانونگذار «باز پرداخت هزینه‌های سرمایه‌گذاری طرح‌های تولیدی» باید «از محل درآمد حاصل از صادرات کالاهای تولیدی آنها صورت» گیرد.

۵) تجویز استفاده از «بای بک» در متون قانون مذکور تأیید مطلبی است که در تفسیر ماده ۶ قانون نفت مورخ ۱۳۶۶ مطرح کرده‌ایم.

۶) در خلال پانزده ماه گذشته، شرکت ملی نفت ایران یک قرارداد با شرکت کونوکو امضا کرد که به علت مخالفت دولت آمریکا عقیم ماند و لذا همان قرارداد با شرایطی تقریباً مشابه به شرکت فرانسوی توتال واگذار گردید. مقررات آن دو قرارداد با اصولی که در قسمت اخیر سخنرانی تشریح شده است، سازگار و هماهنگ می‌باشد. یعنی در هیچ یک از دو قرارداد مذکور حق تملک و مشارکت برای طرف خارجی منظور نشده و سرمایه‌گذاری موضوع قرارداد در واقع سرمایه‌گذاری خود شرکت ملی نفت ایران تلقی گردیده است. به نظر می‌رسد قراردادهای آینده هم که در اجرای طرح‌های مندرج در جدول شماره ۱۳ ضمیمه قانون برنامه پنج ساله دوم از طرف شرکت ملی نفت ایران باید امضا شود، بر همین روال خواهد بود.

۷) در این مدت آذربایجان با کنسرسیوم شرکت‌های آمریکایی و اروپایی که در اواخر سال ۱۹۹۳ به امضا رسیده بود، قطعیت یافت و نسخه آن به دست ما رسید. این قرارداد بهترین نمونه است که شرکت‌های نفتی در شرایط ضعف و زیونی طرف مقابل چه می‌طلبند و چه شرایطی را تحت عنوان تسهیم تولید production sharing می‌توانند تحمیل کنند. و نیز این قرارداد یک بار دیگر تجربه گرانبهای پیشینیان را تأیید می‌کند که گفته‌اند نادان یا از این سر بام می‌افتد و یا از آن سر بام زمانی، در گذشته نه چندان دور، آذربایجان

و دیگر جمهوری‌های هم پالگی آن در اتحاد جماهیر شوروی مطلقاً راه استفاده از سرمایه‌گذاری‌های خارجی را بسته بودند و اینک همانها که از دروازه نمی‌خواستند رد شوند، از سوراخ تنگ یک سوزن هم رد می‌شوند. این قراردادی است به حقیقت شرم‌آور و خدایند ما را از شر عواقب افراط و تفریط‌های جاهلانه محفوظ دارد.

۸) ونزوئلا نیز در این مدت به کوشش‌های خود برای جلب سرمایه‌های خارجی ادامه داده است. کنگره آن کشور تا این تاریخ زیر بار تغییر چارچوب‌های حقوقی قراردادهای مشارکت و خدمت نرفته و بر مواضع قبلی پافشاری نموده است؛ اما ظاهراً در تفسیر مقررات ماده ۵ قانون که در متن سخنرانی به آن اشاره کردیم توسعی قائل شده‌اند و بدین وسیله راه همکاری با شرکت‌های نفتی هموار گشته و اینک شرکت ملی نفت ونزوئلا هم برای عملیات اکتشاف و حفاری در مناطق جدید و هم برای انجام توسعه و تولید در مناطق مکشوفه موجود - که عملیات اکتشافی سابقاً در آنها صورت گرفته و وجود نفت به میزان تجاری در آن به ثبوت رسیده - اقدام به مزایده بین‌المللی کرده است.

* این متن از سخنرانی آقای موحد در مؤسسه مطالعات بین‌المللی انرژی گرفته شد و با اصلاحات مورد نظر سخنران در اینجا چاپ می‌شود.

